



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)﴾

در جریان اختلاف چون انسان يك حقیقتی است مؤلف از طبیعت و فطرت که طبیعت يك امر مادی و متحول است فطرت يك امر فراطبیعی و ثابت است و هر دو نیازمند به هدایت و تربیت هستند قهراً دین باید مشتمل باشد بر يك قوانین ثابت که مطابق با فطرت ثابت است و بر يك قوانین متغیر که هماهنگ با طبیعت است آنچه که به طبیعت مربوط است همان منهاج و شریعت نام دارد که در طول زمان متغیر است برای اینکه طبیعت متغیر است و آنچه که به فطرت برمی گردد به نام دین نامیده می شود که ثابت است زیرا ﴿لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۱</sup> اگر ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۲</sup> برای آن است که ﴿لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup> اگر فطرت در همه انسانها یکسان است گرچه بعضیها قوی و بعضیها اقوی هستند اما متحول نخواهد شد دگرگون نخواهد شد ﴿لَا تَبْدِيلَ لَخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۴</sup> پس در اینجا چهار امر است دو امر به انسان برمی گردد دو امر به دین. آنچه که به انسان و هویت انسان برمی گردد یکی فطرت ثابت اوست و دوم طبیعت متغیر او، آن دو امری که به دین برمی گردد يك مقدار آن بخش ثابتش خطوط کلی است که

۱ - روم، ۳۰

۲ - آل عمران، ۱۹.

۳ - روم، ۳۰.

۴ - روم، ۳۰.

اسلام نام دارد ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۵</sup> آن بخش متغیرش منهاج و شریعت است که ﴿لَکُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَاجاً﴾<sup>۶</sup> انسان همانطوری که در نوبتهای قبل ملاحظه فرمودید چون به احسن تقویم خلق شد لذا هیچ وجهی ندارد که این احسن تقویم دگرگون بشود لذا به صورت لای نفی جنس اصل تبدیل را نفی کرده است فرمود ﴿لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ﴾<sup>۷</sup> نه خدا عوض می‌کند نه غیر خدا، خدا عوض نمی‌کند چون انسان را بر اساس احسن تقویم آفرید دلیلی ندارد عوض بکند و نه غیر خدا عوض می‌کند چون غیر خدا به فطرت که امر ماورای طبیعی است دسترسی ندارد برای هدایت فطرت آن خطوط کلی دین که ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾<sup>۸</sup> تبیین شده است برای تنظیم کارهای طبیعت این ﴿لَکُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَاجاً﴾<sup>۹</sup> تدوین شده است در بخش آفرینش انسان به هر دو قسمتش اشاره کرد فرمود ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾<sup>۱۰</sup> که این به طبیعت و تحول و دگرگونی او برمی‌گردد و ﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾<sup>۱۱</sup> که این به فطرت و ماورای طبیعت برمی‌گردد پس آنچه که به روح الله برمی‌گردد امری است ثابت و لا یتغیر لذا از آدم تا خاتم علیهم الصلوة و علیهم السلام خطوط کلی عقاید ثابت بود خطوط کلی فقه ثابت بود خطوط کلی اخلاق ثابت بود خطوط کلی حقوق ثابت بود اینچنین نبود که در یک نظامی بین حسن و قبیح بین عدل و ظلم، بین وفا و جفا، تفاوت باشد یک جا حلال باشد یک جا حرام اینچنین نیست اما آن جریان ﴿إِنِّي خَالِقُ بَشَرًا مِنْ طِينٍ﴾<sup>۱۲</sup> که متحول است متغیر است ﴿لَکُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعَةً وَ مِنْهَاجاً﴾<sup>۱۳</sup> تا

۵ - آل عمران، ۱۹.

۶ - مائده، ۴۸.

۷ - روم، ۳۰.

۸ - آل عمران، ۱۹.

۹ - مائده، ۴۸.

۱۰ - ص، ۷۱.

۱۱ - ص، ۷۲.

۱۲ - ص، ۷۱.

۱۳ - مائده، ۴۸.

رسید به عصر خاتم علیهم الصلّاة و علیهم السلام بعد از او این ذوات مقدس معصومین إلى يوم القيامة اینها حضور و ظهور دارند که علم این ذوات مقدس به وسیله پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ذات اقدس اله گرفته می شود بعضی از علوم هم بلاواسطه به اینها افاضه می شود اما اینطوری که بعد از پیغمبر به این ذوات مقدس علیهم السلام افاضه می شود تبیین شریعت است تفسیر شریعت است توجیه شریعت است تعلیم شریعت است کیفیت اجرای شریعت است کیفیت حمایت و دفاع شریعت است نه خود شریعت چون شریعت دیگر ﴿الیوم اُکملت﴾<sup>۱۴</sup> و دینی، حکمی، حلالی، حرامی، کم و زیاد نخواهد شد حلالها إلى يوم القيامة همان حلالها هستند و حرامها هم إلى يوم القيامة همان حرامند و در عصر غیبت هم فقهای مجتهد بیانگر چیزی هستند که به وسیله ائمه علیهم السلام به اینها رسیده است تمام نیازهای جنبه طبیعی انسان که متغیر است با همین اجتهاد کامل برطرف می شود بنابراین این سؤالهایی که آمده باید از این سؤالها استقبال کرد نشانه اش آن است که تا حدودی برادران عزیز به مسائل روز واقف هستند البته سؤال بیش از این متوقع بود یعنی درد روز را انسان باید بیشتر بداند يك آدم بیدار بالاخره احساس درد می کند يك آدم خوابیده احساس درد ندارد الآن واقع مشکل چه هست شبهه چه هست شبهه يك ویروسی است که اگر آمد دیگر لا تبقی و لاتذر است او حوزه و دانشگاه نمی شناسد او اینکه این جوان پسر روحانی است یا پسر شخصی است این را نمی شناسد بالاخره ذهن خالی را منصرف و منحرف می کند و این رسالت مستقیماً به دوش شما آقایان است که بدانید این مجله های تخصصی را حتماً مطالعه کنید برخی از روزنامه های زنجیره ای را حتماً مطالعه کنید و شبهات را بشناسید شما کارهایتان، کار علمی محض است در این جریانها هم هرگز وارد نخواهید شد آنها يك جعل الله لكلّ شرعة و منهاجاً راه خاص خودشان را دارند شما فقط کارهای فرهنگی،

علمی که رسالت اصلی به دوش شماسست عنایت داشته باشید که بدانید شبهه چیست و دفاع بکنید و در سخنرانیهایتان، نوشته‌هایتان بالاخره از دین حمایت کنید برای اینکه این شبهات از هر طرف دارد سرازیر می‌شود این جریان کثرت‌گرایی و پلورالیزم آن عقبه چهارم و پنجم این خاکی‌هاست اینطور نیست که این برنامه ریزی نشده یا مثلاً پیش‌بینی نمی‌شده یا خلق الساعة این تفکر پلورالیزم تنظیم شده اینچنین نبوده بعد از پیروزی انقلاب اگر اینها دستشان برمی‌آمد کاری کردند قبل از اینکه کارهای فرهنگی بکنند شروع کردند به کارهای نظامی، یعنی اول مسئله کودتای نوژه مطرح شد که در کوتاهترین مدت خدای ناکرده بساط انقلاب را جمع بکنند نشد بعد وقتی دیدند که با کودتا و این‌ها نمی‌شود اولین آتش را در شمال در گنبد روشن کردند بعد از اینکه این عزیزان فداکارانه ایثار و نثار کردند و آتش گنبد را خاموش کردند کردستان مشتعل شد بعد از اینکه آتش کردستان را خاموش کردند این جنگ هشت ساله تحمیل شد تا جنگ بود و دفاع مقدس بود و اینها آنها تلاش فرهنگی‌شان مستور بود کم بود بعد از اینکه قطعنامه را امام رضوان الله تعالی علیه پذیرفت در آستانه رحلت بودند کم کم آن تهاجم فرهنگی‌شان شروع شد تهاجم فرهنگی تنها این نبود که مثلاً فیلمهای مبتذل یا عکسهای مبتذل، آنها يك بخش است اینها اول از فلسفه دین شروع کردند یعنی آنچه را که جان هیک، جان هاسپرز و امثال اینها نوشته بودند آنها را منتشر کردند که معاذالله ما دلیل متقنی بر وجود خدا نداریم زیر همه این ادله اثبات صانع را چه برهان نظم، چه برهان حدوث، چه برهان حرکت، چه برهان امکان و مانند آن را به خیال واهی خود آب بستند بسیاری از اساتید و مدرّسان و فضایی حوزه دست به قلم کردند و به لطف الهی پاسخ قانع‌کننده‌ای از این شبهات را دادند اینها در این سنگر موفق نشدند و پذیرفتند بالاخره این ادله خدا را ثابت می‌کند اینها قبول کردند خدایی هست اما در جریان دین به این مقدار قانع شدند که دین هست ولی کاری با سیاست ندارد این جریان سکولاریزم را این مدتها

بود که دامن می‌زدند آن را هم به لطف الهی متدینان حوزه و دانشگاه پاسخهای قانع کننده‌ای دادند که نه دین هرگز از سیاست جدا نیست و آنها که می‌گویند دین از سیاست جداست می‌خواهند دین را منزوی کنند تا سیاست قهار را وادار کنند که بر دین بتازد سیاست که خود را جدای از دین نمی‌داند دین را به بردگی می‌کشد به دین می‌گوید این آتش بس یکجانبه را قبول بکن وگرنه خودش بیرحمانه حمله می‌کند بعد از اینکه حوزه‌ها و دانشگاه‌ها به لطف الهی موفق شدند تثبیت کردند که در متن دین، سیاست هست اینها قبول کردند که به آن صورت سکولاریزم نیست البته بعضیها که هرگز این حرفها را قبول نمی‌کنند بالاخره آرام شدند آن خطر کم شد جریان کثرت قرائت و پلورالیزم و تکثر گرایی و اینها شد یعنی خدا هست، دین هست، دین هم سیاست دارد اما قرائتهای دین مختلف است قهراً سیاستهای دین هم مختلف است يك قرائت نمی‌تواند حاکم باشد چه اینکه مدتها روی این افتادند که دین هست ولی دین در اختیار مردم است کسی قیم مردم نیست یعنی با ولایت فقیه مشکل داشتند وقتی جریان تکثر گرایی و پلورالیزم مطرح شد باز به لطف الهی چه حوزه چه دانشگاه عده زیادی تلاش و کوشش کردند و هنوز هم می‌کنند که ثابت کنند این کثرت در فروع جزئی است نه در خطوط کلی آن هم باید روشنند باشد نه اینکه هر کسی بگوید من برداشتم از اسلام این است که در جریان ولایت فقیه مدتها اشکالشان این بود که انسان که قیم نمی‌خواهد بعد وقتی که برایشان ثابت شد که ولایت فقیه اصلاً از سنخ ولایت بر مجبورین نیست این ولایت بر عقلا و خردورزان جامعه است یعنی وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم عقلای قوم را در غدیر جمع کرد ابوذرها، سلمانها، مقدادها، عمارها آن بزرگان رجال سیاسی را جمع کرد فرمود علی ولیّ شماست این ولایت رأساً از سنخ ولایت مجبورین خارج است اصلاً دو سنخ‌اند چه این که هم کتابها نوشته شده مقاله‌ها نوشته شده بحث شده که این مغالطه منشأش اشتراك لفظی است بعد گفتند که شخص که نمی‌تواند ولیّ يك کشور باشد آن هم

روشن شد که در اسلام شخص نیست شخصیت حقوقی است یعنی فقاہت حکومت می‌کند نه فقیه، عدالت حکومت می‌کند نه عادل به دلیل اینکه هیچ قانونی نیست که شامل خود ولیّ فقیه نشود اگر او فتوا داد مثل امام رضوان الله تعالی علیه عمل به آن فتوا واجب است چه بر او چه بر مقلدانش اگر حکم ولایی کرد نظیر مرحوم شیرازی رضوان الله تعالی علیه عمل به آن حکم واجب است چه بر او چه بر دیگران نقض آن حکم حرام است چه بر او چه بر دیگران، اگر حکم قضایی کردند نظیر سلمان رشدی و اینها باز هم به شرح ایضاً چه حکم ولایی باشد چه حکم قضایی باشد چه فتوا باشد فقیه و دیگران فرقی نمی‌کنند بنابراین، شخص هرگز ولایت ندارد و حکومت نمی‌کند می‌شود شخصیت حقوقی این را که کم و بیش پذیرفتند گفتند بسیار خوب حالا ما درباره ولیّ فقیه سخنی نداریم اما زید نیست و عمرو است بالاخره در تمام آن خاکریزها و مراحل اینها حرف دارند اما الآن آنچه که به عهده همه ماست در مسئلهٔ تکثر گرایی، حمایت بدون غرض و هوس دنیایی است و عالمانه و متدینانه از دین است که کثرت در کجاست و وحدت در کجاست اولاً برای خود ما روشن بشود بعد هم محققانه از دین دفاع بکنیم در اسلام مشخص شد این امور چهارگانه در کنار هم هستند یعنی فطرتی است ثابت يك، طبیعتی است متغیر دو، ایندو هویت انسان را تشکیل می‌دهند برای تربیت و هدایت انسان ثابت و متغیر، دینی است که این دین دارای خطوط کلی است به نام اسلام که ثابت است و دارای خطوط متغیری است به نام شرع و منهاج که متغیر است آن متغیر مال این متغیر و آن ثابت مال این ثابت، البته اجتهاد دو قسم است يك قسم اجتهاد بعد از ائمه علیهم السلام اجتهاد مطرح است و گرنه آنها با همان علوم لدنی با همان علوم الهامی با علوم و حیانی اینها به وسیله وجود مبارک پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم معارف الهی را از ذات اقدس اله دریافت می‌کنند و به مردم ابلاغ می‌کنند آنها دیگر از سنخ مجتهد نیستند آنها را نباید در ردیف مجتهدان آورد که مثلاً بگوییم این مجتهدی هستند اعلم اصلاً سنخ دواتاست

شما مثلاً دارید در این محاسبه و ارزیابی هرگز نقطه را با خط نمی‌سنجند یا خط را با سطر نمی‌سنجند یا سطح را با حجم نمی‌سنجند نمی‌گویند این نقطه بزرگتر است یا آن خط، این نقطه يك چندم مثلاً فلان خط است خط را همیشه با خط می‌سنجند مجتهدان ما از مرحوم شیخ مفید تا امام رضوان الله تعالی علیهم اجمعین اینها به منزله نقطه هستند انبیای الهی احجام حقیقی، اجسام حقیقی، انوار حقیقی هستند هرگز نقطه را با يك جسم و حجم نمی‌سنجند مجتهد که با استنباط و اجتهاد ظنی کار می‌کند آن را با ولی الله مطلق که با علم لدنی چیز می‌فهمد و با علم شهودی فتوا می‌دهد اصلاً دو سنخ است آنها حساب خاص خودش را دارد در غیاب آنها جانشینان آنها روی استدلال و اجتهاد می‌فهمند و فتوا می‌دهند و نیازها هم إلى يوم القيامة آنها بیان کردند قواعد کلی را بیان کردند قواعد اصولی را بیان کردند استنباط کردند منتهی دوتا اجتهاد به ما آموختند دستور دادند که حتماً این دو تا کار را بکنیم یکی اجتهاد مصطلح علم حصولی است یعنی اجتهاد علمی است حالا چه در مسائل اعتقادی مثل کلام و حکمت و اینها چه در مسائل عملی مثل فقه و حقوق و اخلاق که انسان باید مجتهدانه از کتاب و سنت و عقل مطالب را استنباط کند این هست رواج دارد همیشه بود البته شدت و ضعف دارد ولی این کارها، کارهای علمی است يك اجتهاد دیگری هم که دین اصرار دارد روی آن و باید در آن فن، انسان مجتهد باشد اجتهاد اجرایی و فن آوری است که چگونه آدم حوزه را اداره کند چگونه کتاب درسی را تدوین بکند چگونه امتحان بگیرد چگونه روحانیت را تربیت کند اینها مربوط به بخش حوزه است چگونه کشور را اداره کند و مانند آن مربوط به اصل نظام است آن اجتهادی که خیلی کم است و کمبود است و ما موظفیم آن را احیا کنیم همان است که در روایات فراوان ما آمده است «من سن سنة حسنة فله ثواب من عمل بها» یعنی شما سنت گذار باشید ما يك بدعت داریم و يك اجتهاد مصطلح داریم و يك سنت حسنه بدعت آن است که معاذالله يك کسی بیاید در قبال خطوط کلی يك چیزی را رسم بکند حالا یا

سیزده به در است یا چهارشنبه سوری است و مانند آن این را صبغه دینی بدهد و ترویج دینی بکند يك وقت است کاری به دین ندارد بدعت نیست می آید از این کارها انجام بدهد نظیر کاری که برای روز عاشورا معاذالله آن همه روایات را جمع کردند که اگر کسی لباس نو بپوشد جشن بگیرد سرور داشته باشد پس آنقدر ثواب دارد بهشت دارد این راه را چراغانی بکند و می کنند این يك سنت سیئه است يك عده را وادار کردند که احادیث جعل بکنند يك عده را هم وادار کردند که چراغانی بکنند يك عده هم وادار کردند عروسیهایشان را، کف زدنهایشان را در عاشورا بیندازند که بشود سنت سیئه این کار که سنت سیئه است و زر خاص خودش را دارد که هیچ ما موظف به سنت حسنه هستیم سنت حسنه یعنی انسان شرایط خود و اقلیم خود را در نظر بگیرد آن مطالب فرهنگی که با اجتهاد برای او حل شده است آنها را هم در نظر بگیرد کیفیت اجرای آن را هم به بهترین وجه سامان ببخشد و خودش پیشگام بشود که دیگران به این صورت عمل بکنند مثلاً یکی از سنتهای حسنه همین حسینیّه ساختن است ما نه آیه ای داریم که حسینیّه بسازید نه روایتی داریم که تکیه بسازید اینها بعد از جریان عاشورا طبق رهنمود اهل بیت علیهم السلام و رجال مذهبی که گفتند چه عیب دارد که ما اینجا را خیمه بزنیم شبیه خیمه عاشورا کم کم به صورت حسینیّه و سقاخانه ها و اینها درآمده می دانید حسینیّه هیچ حکمی در اسلام ندارد مثل مسجد نیست چه کسی می تواند برود چه کسی نمی تواند برود نماز در آن چقدر ثواب دارد اینها نیست اما بالاخره يك جای خوبی است هر کس این کار را کرد حشرش با حسین ابن علی این می شود سنت حسنه، وقف کردن، چیز خوبی بود اما اینکه حالا وقف بکنند برای عزاداری و سینه زنی و نوحه خوانی و اینها يك کسی مثلاً در يك اقلیم و منطقه ای این را سنت گذاشت مال خوبی را وقف کرده است برای عزاداری سید الشهداء چون يك شخصیت علمی بود شخصیت مقبولى بود عمل او را دیگران اسوه قرار دادند خیلیها اموالشان را وقف عزاداری سیدالشهداء سلام الله علیه کردند



این را می‌گویند سنت حسنه، وقف بر مسجد و اینها رواج داشت این دیگر در همان زمان یا وقف بر ابنای صغیر و اینها بود وجود مبارك حضرت امیر(ع) وقف نامه نوشته، وقف کرده مانند آن اما حالا حسینیه سازی، سقاخانه سازی برای اینها وقف کردن اینها این به فهم ما متدینان وابسته است بالاخره مردها هستند زنها هستند در يك شرایطی هستند که نمی‌توانند بروند به مسجد یا مسجد گنجایش آن را ندارد یا مسجد در حال اشتغال به نماز است يك جایی می‌خواهند بالاخره برای عرض ادب به پیشگاه سید الشهداء يك کسی آمده حسینیه ساخته و این الآن رواج شده این می‌شود سنت حسنه. در قبالش ممکن است يك کسی سنت سیئه هم بگذارد جای دیگر هم بسازد در قبال این‌ها، اینها می‌شود سنت حسنه، آنچه که ما موظفیم تصمیم به سنت حسنه گذاشتن است مثل اینکه امام رضوان الله تعالی علیه فرمود آخرین جمعه ماه مبارك رمضان متعلق به روز جهانی قدس است و راهپیمایی بکنید خوب نه تنها مردم ایران اسلامی، غالب کشورهای اسلامی این راهپیمایی را به عظمت تلقی کردند این می‌شود سنت حسنه خوب همه انسان آزاده بالاخره از مظلومان فلسطین حمایت می‌کنند اما همه يك روز جمع بشوند راهپیمایی بکنند این اثر خاص جهانی دارد یا مثلاً تلاش و کوشش این است که روز نیمه شعبان بشود روز جهانی مستضعفان این چیز خوبی است یا مثلاً دوازده ربیع الأول تا هفده ربیع الأول بشود هفته وحدت، اینها چیزهایی است که سنت حسنه است یعنی شناخت جامعه، دعوت رجال سیاسی و رهبران و این را احیا کردن این را می‌گویند سنت حسنه ما اینها را کم داریم البته این به مدیریت برمی‌گردد این تنها به کارهای علمی بسنده نمی‌شود کارهای اجتهاد علمی از يك سو، اجتهاد سنت گذاری که این را بهش می‌گویند مدیریت این همه ادله‌ای که ترغیب می‌کنند «من سنّ سنّة حسنة» یعنی این کار را بکنند وگرنه کارهای فردی که سنت حسنه نیست کارهای اجتماعی و چیزهای عادی که هر روز هست که سنت حسنه نیست آن اجتهادات علمی که سنت حسنه نیست گفتند مثلاً

چهارده اسفند، پانزده اسفند يك ميليون جوان بسيجی جمع بشوند از حرم تا حرم مثلاً درختکاری بکنند خوب این همه روایات است که «من سقا سدره أو طلحة فكأنما سقى مؤمناً من فلماً» اگر کسی يك مقدار آب به يك درخت تشنه بدهد مثل این است که مؤمن تشنه‌ای را سیراب کرده خوب همه آن روایات را ملاحظه فرمودید درختکاری چقدر ثواب دارد آب دادن به درخت چقدر ثواب دارد اینها کار خوبی است حالا اگر کسی درخت منزلش را آب بدهد یقیناً ثواب می‌برد ولی این دیگر سنت حسنه نیست امّا يك ميليون جوان يك روز جمع بشوند به عنوان آباد کردن حرم تا حرم فضای سبزی در يك محدوده وسیعی احیا می‌شود این را می‌گویند سنت حسنه یعنی هر ساله يك ميليون در يك روز هزارها درخت می‌کارند میلیونها درخت می‌کارند این کارها را می‌گویند سنت حسنه اینها را ما کم داریم اینها می‌تواند مشکلات جامعه را حلّ کند یعنی اجتهاد علمی با کارشناسی تأمین می‌شود این هم اجرائیاتش امّا آن سؤالاتی که مطرح شده یکی از سؤالات این بود که خوب اگر شرع و منهاج مطابق با فطرت نیست چرا آمده و اگر مطابق فطرت است چرا رفته منهاج و شریعت مطابق با فطرت است امّا چون کارهای اجرایی است آنچنان از ثبات برخوردار نیست که همسان فطرت باشد برای تأمین نیازهای طبیعی است چون طبیعت متغیر است لذا این شرع و منهاج تغییر پذیر است اما آن بخشهای خطوط کلی عقاید و اخلاق و فقه و حقوق ثابت است پس اینچنین نیست که اگر شرع و منهاج نسخ شده شرع و منهاج دیگر نباید بیاید چرا آن یکی آمده آن یکی مناسب با آن مقطع طبیعت بود و منهاج و شریعتی که بعداً آمده مناسب با بخش دیگری از طبیعت است اما اینکه بعضی از ادله دارد که اختلاف اُمّتی رحمة پس معلوم می‌شود اختلاف فی الجملة خوب است تكثر گرایی خوب است پلورالیزم مثلاً فی الجملة حق است این هم ناقص است برای اینکه بحثهای اختلاف را ملاحظه فرمودید قرآن کریم کاملاً محکوم کرده اختلاف دو قسم است يك سلسله اختلاف مربوط به اختلاف شؤون

است اختلاف گرایشهای فنی است چون انسان نیازهای مختلفی دارد اگر همه این افراد به يك سمت متمایل بودند یعنی همه‌شان مایل بودند طبیب بشوند یا مهندس بشوند یا درختکار بشوند یا مثلاً بنا بشوند کارها لنگ می‌شد ولی اینچنین نیست هر کسی گرایش خاص خودش را دارد باید که در محدودهٔ خاص خودش ترقی بکند این هست پس آن اختلاف مربوط به گرایش است آن رحمت است مطلب دیگر اینکه این اختلاف اُمّی رحمة تفسیر شده است به اینکه رفت و آمد و تضارب اندیشه و تضارب افکار و اینهاست که اینگونه از اختلافها رحمت است اختلاف اُمّی رحمة نظیر اینکه ما به ائمه علیهم السلام عرض بکنیم شما مختلف ملائکه هستید اَلسلام علیکم یا مختلف الملائكة یعنی جایی که فرشتگان رفت و آمد می‌کنند اختلاف یعنی بعضیها می‌روند و بعضیها می‌آیند نه یعنی درگیر بشویم پس اختلاف امت گاهی به معنای اختلاف شئون و اختلاف مشاغل و امثال ذلك است گاهی به معنای رفت و آمد و امثال ذلك است که اینها رحمت است نظیر اختلاف لیل و نهار اما اختلاف به معنای درگیری و تضارب و کینه و بغضاء و امثال ذلك این هم از نظر قرآن کریم محکوم است و متروک و هم از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام که بخشی از آن روایات و اینها از نهج البلاغه خوانده شد يك روایتی است که وجود مبارك پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آن روایت در نهج البلاغه حضرت امیر سلام الله علیه هم آمده اصل مطلب و آن در نهج الفصاحه، جلد اول، صفحه ۴۷۴ این بیان نورانی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده که مشابه این در نهج البلاغه خطبه ۸۶ هست که حضرت فرمود شما مواظب باشید که به بیماریهای امتهای گذشته مبتلا نشوید یکی از آنها بغضاء و کینه و عداوت و دشمنی و همین تنشهای یکدیگر است والبغضا این بغضا هی الحالقة در نهج البلاغه این اضافه ندارد و اینجا این اضافه ندارد «هی الحالقة» بعد می‌فرماید «حالقة الدين لاحالقة الشعر» فرمود این کینه و اختلاف خلق می‌کند نه اینکه مو را خلق کند بلکه دین را خلق می‌کند شما می‌بینید يك وقتی است انسان تیغ

دستش است موی سر خودش را در روز دهم در سرزمین منا تیغ می‌کند به وسیله حلاقی، سرش را تیغ می‌کند تا از احرام کم کم به در بیاید خوب این وقتی که سرش را تیغ کرده تا يك مدتهایی سر صاف است دیگر مویی ندارد بعد از مدتها کم کم زمینه رشد مو پیدا می‌شود حالا اگر کسی تیغ تیز دستش باشد و هر روز سرش را تیغ بکند این دیگر مویی روئیده نمی‌شود فرمود اختلافی که دو نفر با هم دارند دو تا تیغ عدوات و کینه دستشان است هر روز زیر این بوته‌های دین را تیغ می‌زنند حالقه الدین است نه حالقه الشعر دین نمی‌ماند که این است که می‌بینید معاذالله اگر کسی گرفتار اختلاف و بغضا و کینه شده نسبت به برادر مؤمنش دیگر حدی ندارد طوری است که ﴿وَهُمْ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ﴾<sup>۱۵</sup> درمی‌آید این کینه جلوی فهم را هم می‌گیرد فرمود فَإِنَّهَا الْحَالِقَةُ، حالقه الدین لاحالقه الشعر بنابراین اختلاف به این معنی هم کتاباً هم سنتاً مطرود است و دینی برای طرفین باقی نمی‌گذارد چنین اختلافی نمی‌تواند رحمت باشد آن اختلاف یا به معنای رفت و آمد است یا به معنای اختلاف شئون اما تا کنون در جریان این بحث کثرت گرایی به این پنج شش مرحله رسیدیم این را من تا حدودی تکرار می‌کنم تا اگر کسی خواست رساله‌ای چیزی تنظیم بکند هم سرفصلهایش مشخص باشد هم خطوط کلی برهان اینکه کثرت گرایی و پلورالیزم در مسائل سیاسی حق است از بحث بیرون است در مسائل اجتماعی حق است از بحث بیرون است یعنی ما موظفیم با مردمی که روی کره زمین هستند هر کسی، هر ملیتی که دارد دوستانه زندگی کنیم مادامی که کاری با ما ندارند تهاجمی نکردند توطئه‌ای نکردند علیه ما چیزی نمی‌نویسند چیزی نمی‌گویند ما يك زندگی مسالمت آمیزی با آنها داشته باشیم این برابر همان آیات سوره مبارکه ممتحنه است که خدا فرمود ﴿لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ

يقاتلوكم في الدين ﴿١٦﴾ آن كفّاری که کاری با شما ندارند شما نسبت به آنها با قسط و عدل رفتار کنید ﴿١٦﴾ إن الله يحب  
المقسطين ﴿١٧﴾ که چند بار این آیه خوانده شد و بحث شد مسائل اجتماعی هم همینطور است البته کسانی که در  
شهرهای گوناگون زندگی می‌کنند تفکر پلورالیزمی‌شان، کثرت‌گرائیشان یکسان نیست حالا يك کسی که در مهد  
تشیع، کریمه اهل بیت مثل قم زندگی می‌کند این هیچ توقع ندارد برای او قابل تحمل نیست که مثلاً يك مرکزی مال  
غیر پیروان اهل بیت اینجا بسازند یا آن راهبهایی که در واتیکان زندگی می‌کنند هرگز برایشان قابل تحمل نیست  
که يك مسجدی مثلاً در کنار کلیسایشان ساخته بشود اما کسانی که در کلان شهرهای جهان زندگی می‌کنند یا  
شهرهای کوچکی که از همان سابق اقوام و ملل مختلفی آنجا زندگی می‌کردند مثل لبنان برای طلبه لبنانی حشر با  
يك برادر سنی، حشر با يك شهروند مسیحی يك امر عادی است همسایه او یا سنی است یا مسیحی از کودکی هم با  
اینها زندگی کردند اینها با کثرت‌گرایی عادت کردند اینطور نیست که برای اینها تحمل ناپذیر باشد نه مثل کسانی  
که در مهد تشیع زندگی می‌کنند که اصلاً غیر اینها را تحمل نمی‌کنند نه کسانی که راهبان در واتیکان به سر می‌برند  
که غیر از مسیحیت را تحمل نمی‌کنند افراد عادی در هر شهری بالاخره تحمل می‌کنند این بد نیست نهی هم نشده  
البته انسان نباید متأثر بشود نباید تحت ولایت آنها را بگیرد ﴿لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلاً﴾<sup>۱۸</sup> نباید  
از توطئه آنها غافل باشد ولی زندگی مسالمت‌آمیز چیز خوبی است این دو رشته از بحث بیرون است می‌ماند  
مسئله پلورالیزم و کثرت‌گرایی در هستی‌شناسی و در معرفت‌شناسی در این رشته ابطال شد یعنی واقعیت مثل يك  
امر نسبی باشد امور نسبی، کثرتش حقیقی است مثلاً يك ستونی که در این مسجد هست ممکن است بعضیها یمین او

۱۶ - مکتبه، ۸.

۱۷ - مائده، ۴۲.

۱۸ - نساء، ۱۴۱.

باشند بعضی یسار، بعضی امام او باشند بعضی خلف، بعضیها نزدیک باشند بعضیها دور، این چپ و راست بودن، جلو و دنبال بودن، نزدیک و دور بودن، واقعیتش نسبی است اصلاً برای اینکه چیزی در خارج نداریم به نام طرف راست و طرف چپ، واقعیت چپ و راست بودن، جلو دنبال بودن، نزدیک و دور بودن، نسبی است خود این واقعیت امری نسبی است يك، معرفت این امور نسبی هم مطابق با واقعیت‌های اینهاست درست است دو، یعنی اگر کسی بگوید زید سمت راست است عمرو سمت چپ، درست است. بگوید من اینچنین تشخیص دادم درست است ولی غیر از امور نسبی، اصل هستی اشیاء، آنهایی که هستی عینی دارند نه امر نسبی هستند يك، نه معرفت آنها نسبی است دو، بلکه بعضی از معرفتها صواب است بعضیها خطا فصل سوم درباره حجیت بود که شناخت دین، معرفت دین اگر روشمندانه بود حجت است اصول او را ثابت کرده و اگر روشمندانه نبود حجت نیست بخش چهارم مسئله فقه و اخلاق و حقوق بود که اگر کسی روشمندانه اجتهاد کرد و چیزی را هم ثابت کرد هم برای خودش، هم برای مقلدانش حجت است واجب است عمل بکنند وگرنه نه بخش پنجم مسئله ثواب و عقاب بود که اگر مجتهدانه بود دو تا ثواب دارد و مصیب بود و اگر خطا کرد يك ثواب دارد این يك بحث کلامی. فصل ششم درباره نقد دلیل دیگر پلورالیزم‌ها و کثرت‌گراها بود که اگر مثلاً در بین هفتاد و دو سه ملت يك ملت اهل نجات باشد بقیه اهل عذاب باشند و به جهنم بروند با رحمت خدا سازگار نیست این هم پاسخ داده شد که خدایا از رحمت الهی برخوردارند و اگر هم يك مدت معذب بشوند محلد نیستند و سرانجام خلود مال کسانی است که از رحمت الهی برخوردارند می‌ماند فصل هفتم، آن فصل هفتم این است که آنهایی که طرفدار این تكثر گرایی هستند می‌گویند که خدا حق است و دین هم از همین خدای واحد است منتهی انبیا هر کدام از يك منظر خاصی به سراغ این دین می‌روند و هر کدام این دین را از منظر خاص می‌بینند و به قومشان می‌گویند لذا همه ادیان در همه ادوار تاریخ حق است یعنی الآن

آنچه را که یهودیت دارد حق است آنچه را که مسیحیت دارد حق است آنچه را که مجوسیت دارد حق است آنچه را که صابئان دارند حق است آنچه هم مسلمانها دارند حق است چرا؟ برای اینکه رهبران مذهبی اینها انبیای اینها از مناظر مختلف، دین را دیدند حکم خدا را دیدند هر کسی از يك زاویه خاص و از يك منظر مخصوص مشاهده کرد و خبر داد به همان اندازه این برای همیشه حق است که این کثرت را بردند در معارف خود انبیا نه هر مونیتی که فقها و مجتهدان و مفسران دین را تفسیر می کنند این نه خود انبیا اگر چند تا دین آوردند برای همیشه حق است برای اینکه هیچ کدام که به کنه نرسیدند و هیچ کدام هم باطل سخن نگفتند باطل ندیدند اگر این است پس هر چه را که انبیا آوردند إلى يوم القيامة حق است دلیلی ندارد که یکی حق باشد در يك محدوده ای حق باشد بقیه در يك زمان دیگری نسخ شده باشد این سخن هم ناقص است برای آنکه همه انبیا علیهم السلام رسیدند به يك منطقه ای که در آن منطقه اصلاً باطل نیست این نیازی به تذکر آن مباحث گذشته دارد و آن این است که منشأ بطلان و مغالطه بالاخره دخالت بعضی از قوای درون است از يك سو و دسیسه ابلیس است از بیرون از سوی دیگر انسان که می خواهد استدلال بکند حالا در مسائل استدلالی سخن بگوییم تا برسد به شهود اولیای الهی وقتی می خواهد استدلال بکند گاهی موضوعها را عوض می کند گاهی محمولها را عوض می کند این موضوعها و محمولها که عوض شد يك مغالطه ای رخ می دهد انسان اشتباه می کند وقتی اشتباه کرده است فتوای اشتباهی می دهد منشأ آن اشتباه این است که قوه خیال و قوه وهم در کار عقل دخالت می کنند اینها که عقل محض نیستند از سوی دیگر هم ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾<sup>۱۹</sup> آنها هم مرتب شبهات علمی القاء می کنند حالا نسبت به يك جوان

ممکن است که ﴿يُوسُوسُ فِي صدور الناس \* مِنَ الجنة والناس﴾<sup>۲۰</sup> وسوسه کنند که فلان جا را نگاه بکن فلان آهنگ را گوش بده یا فلان مال را بگیر و ببر. اما نسبت به يك كهنسال فرسوده علمی که این وسوسه‌ها را ندارد وسوسه‌هایش آن است که موضوع آن است محمول آن است ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾<sup>۲۱</sup> آن خیلی چیز بلد است کسی که شش هزار سال سابقه عبادی دارد حشر با فرشتگان دارد يك آدم کوچکی نیست اینکه قرآن فرمود ﴿لَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبَلًا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۲۲</sup> فرمود این خیلی از علما را خیلی از بزرگان را بلعمها را سامریها را که آدمهای کوچکی نبودند اینها را به بند کشیده خوب بالاخره سامری که آدم کوچکی نبود که گفت فوجدت من قبضة من اثر ﴿فَقَبَضْتُ قَبْضَةً مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ﴾<sup>۲۳</sup> یا ﴿وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا﴾<sup>۲۴</sup> اینها از رجال بزرگ علمی بودند بخشی هم دارای کرامت بودند منتهی صاحب پستهای کلیدی نبودند البته اینها را به بند کشیده چه رسد به دیگران پس ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ﴾<sup>۲۵</sup> آن هم تلاش و کوشش می‌کند تا اینکه انسان را به بند مغالطات بکشاند تمام این مغالطه‌های سیزده‌گانه و بیش از آن همه اینها در اثر دخالت‌های بیجای واهمه از درون و ابلیس از بیرون است خوب اینها مال جریان بشرهای عادی است و کسی که در این محدوده است و در کمند مغالطه شیطان قرار می‌گیرد این هرگز نه پیغمبر می‌شود نه امام، اینجا، جای نبوت و امامت و رسالت و ولایت الهی نیست اینجا منطقه آلوده است باید برود سرچشمه فرمود از این بالاتر به جایی، انسان سالم و کامل می‌رسد این منطقه، منطقه امن است اصلاً اینجا شیطان حضور ندارد.

۲۰ - الناس، ۵ - ۶.

۲۱ - انعام، ۱۲۱.

۲۲ - یس، ۶۲.

۲۳ - طه، ۶۶.

۲۴ - اعراف، ۱۷۵.

۲۵ - انعام، ۱۲۱.



سؤال: جواب: آن به علم باطن و ولایت برمی گردد همه اش درست است هم سؤال بجاست به لحاظ شریعت سؤال کرده که مثلاً شما چرا این را کشتید یا چرا این سفینه را سوراخ کردید هم وجود مبارك حضرت خضر برابر با آن علم باطنی و مصلحت اندیشی که مصلحت حق و الهی است جواب دادند غرض آن است که از آن منطقه که بالاتر بروند دیگر نه وهم آنجا حضوری دارد می تواند کاری انجام بدهد وهم يك سطح محدودی دارد نه شیطان، شیطان درست است که با فرشتگان شش هزار سال عبادت کرد ولی يك حد خاصی دارد آن معنی را به این صورت تبیین کرده است که ﴿فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدُ لَهُ شَهَاباً رَصْداً﴾<sup>۲۶</sup> ﴿وَجَعَلْنَاهَا رَجُوماً لِلشَّيَاطِينِ﴾<sup>۲۷</sup> و مانند آن از آنها بالاتر دیگر شیطان راه ندارد وقتی در آن منطقه از آن منطقه بالاتر شیطان راه نداشت وهم هم راه نداشت می شود عقل ناب، وقتی عقل ناب شد هیچ باطل در آن منطقه نیست يك، چون منشأ بطلان همه اش شیطننت است و وهم، اینها سطحشان محدود است از آن بالاتر دیگر شیطان راه ندارد اینکه گفت همه شان را اغوا می کنم ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾<sup>۲۸</sup> نه یعنی به آنها رحم می کنم نه یعنی مقدورم نیست چطوری من می توانم چون هر چه که من دارم بدلی دنیا است آنها که به اصل دنیا علاقمند نیستند چه رسد به بدل، اینها که گفتند طَلَقْتُكَ ثَلَاثَةَ تَمَامِ ابْزَارٍ مَرَا طَلَاقٌ دادند من این را چطوری فریب بدهم با جاه فریب بدهم با مال فریب بدهم با زن فریب بدهم.

سؤال: جواب: آنها برای اینکه به قرآن مراجعه نکردند قرآن دارد به این که ما يك منطقه ای داریم منطقه امن و آن منطقه مَخْلَصِينَ است به هیچ وجه شیطان در آن منطقه راه ندارد در آنجا وقتی شیطان راه نداشت ابطال و مغالطه

و شك و شبهه و تردید به هیچ وجه راه ندارد برای اینکه شیطان ابزارش محدود است این می‌خواهد فریب بدهد  
فریب يك ابزاری دارد اینها همه ابزار فریب را طلقتك ثلاثة گفتند.

سؤال: جواب: چون تحمل نمی‌تواند بکند برای اینکه وجود مبارك سلمان مثلاً ایمانش ده درجه است یا وجود  
مبارك اباذر رضوان الله تعالی علیهما مثلاً نه درجه، این بالاتر از آن را نمی‌تواند تحمل بکند بنابراین آن منطقه، منطقه  
امن است این که در بسیاری از این بخش وسیع قرآن می‌فرماید بندگان مخلص در دسترس و تیررس شیطان نیستند  
نه برای اینکه شیطان به آنها رحم می‌کند از شیطان پلیدتر که دیگر خدا کسی را خلق نکرده که، کسی که نتیجه  
عبادت شش هزار ساله‌اش را یکجا آتش می‌زند دیگر به کسی رحم می‌کند جریان صدام و هیتلر و امثال ذلك  
نسبت به ابلیس اصلاً قابل قیاس نیست اینها جزو عمال و پیاده نظام ابلیس هستند کسی شش هزار سال در سطح  
فرشته با خدا عبادت بکند بعد یکجا همه را آتش بزنند این دومی ندارد آن وقت این به کسی رحم نمی‌کند این اگر  
نسبت به بندگان مخلص گفت من آنها را گمراه نمی‌کنم این است که دسترسی ندارد اینها را به بند کشیدند این که  
وجود مبارك پیغمبر صل الله علیه و آله و سلم می‌فرماید من شیطانم را بند کشیدم این است حالا در مرحله  
اخلاص دیگر جا برای شیطنت و اغوا و مغالطه و شك و تردید نیست اینکه در خطبه چهارم نهج البلاغه یا همان  
اوائل نهج البلاغه وجود مبارك حضرت امیر دارد که «ماشککت فی الحق مذاًریته» همین است فرمود از آن لحظه‌ای  
که حق را به من ارائه کردند.

پایان نوار